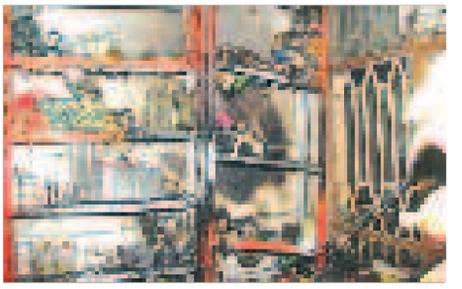


گزارش

تصویری

آتش سوزی مغازه خوار و بار فروشی

■ یک واحد صنفی فروش خواروبار واقع در چهار راه نخل ناخدا دچار آتش سوزی گردید. این حادثه ساعت ۲۳:۴۵ زمانی که مغازه تعطیل بوده توسط عابران به مرکز ۱۲۵ اعلام شد. تیم عملیاتی از ایستگاه شماره ۳ در این ماموریت شرکت نموده و



○ **با تشکر از سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی بندرعباس**

یکشنبه ۸ صبح مرکز مداخله در بحرانهای فردی، اجتماعی، فردی داشتیم با افکارم کلنجار می رفتم، بی صبرانه منتظر بودم . با هماهنگی خانم رنجبری مسئول مرکز مداخله در بحران با یکی از مددجویان این مرکز قرار مصاحبه داشتم .

او دقایقی است که منتظر ایستاده ! تصوراتم از او کاملا اشتباه بود. نمی دانم؛ شاید به خاطر این بود که نه لبخندش ترک خورده بود و نه نگاهش چیخ !!

برق لبخندش به دلم نشست ، چهره اش آنقدر مهربان می زد که پاک یادم رفت “ زندگی رنگ بازی نیست؛ قلم مو را کنار بگذار ! ” تصمیم گرفتم در کارگاه همیشه شلوغ نقاشی زلفم لحظه ای سکون و بی حرکتی را حاکم سازم .

این رنگ پاشی های رنگ و وارنگ خود ، مانع دیدن صحنه های واقعی می شود. این چهره آرام و لبخند گرمی که بر روی گونه هایش موج می زد تنها حاصل قلم موی ذهن من بود چرا که در پس این پرده ها ، حقایقی در انتظار آشکار شدند .

با صدای خانم رنجبری به خود آمدم “ این هم پیدا خانم هر سوالی که دارید می توانید ارزش بپرسید .

سلام! پیدا خانم شمایید ؟

من می گویم

سلام ! بله

چند سالتونوه ؟ چرا اینجایید؟

پیدا: ۲۱ سالمه ۲۰ - ۲ ماهی می شه که اینجام، می خوام از همسرم جدا بشم !

حسابی جا خوردم اصلا بهش نمی اومد که تجربه یک زندگی نا موفق را داشته باشد ، اما نه ! من قلم موی ذهنم را کنار گذاشته بودم . . . و او اینگونه برگهایی از دفتر خاطرات زندگی اش را مرور می کند :

سیزده ساله بودم که ازدواج کردم. وضع مالی خوبی نداشتیم پدرم اعتیاد داشت اما اهل کنگ کاری و ناسزاگویی نبود تلاش هر باره مادرم برای ترک اعتیادش کاملا بی فایده بود ! یک روز که برای پیدا کردن کار از خانه بیرون زده بود برای همیشه ما را ترک کرد دقیقا سه روز بعد از رفتنش جسدش را در یک خانه خرابه پشت منزلمان پیدا کردم او در حین تزریق فوت کرده بود....!!!

دو هفته بعد از مرگ پدرم حرف وحیدث ها بالا گرفت و پدر بزرگ پدری ام ما را از خانه شان بیرون انداخت . ما هم به ناچار به خانه قدیمی ودرپ و داغون پدربزرگ مادری نقل مکان کردیم مادرم در یک شرکت خصوصی کار می کرد بعد از اینکه زمینی از طرف پدرش به اوبه ارث رسید ، با وام و کلی قرض یک خانه دو طبقه ساخت .

دو سالی از مرگ پدرم گذشته بود که مادرم با راننده سرویس شرکتی که در آن کار می کرد ازدواج کرد . نا پدری ام مرد خوبی نبود او فقط بخاطر اینکه بتواند خانه مادرم را که تنها دارایی ما بود از چنگش در آورد با او ازدواج کرده بود . وقتی که مادرم تسلیم خواسته ناپدری ام نشد اختلافات بالا گرفت تا اینکه بالاخره از هم جدا شدند ! همه ی این اتفاقات زمانی که من یک دختر بچه ۶ساله بودم اتفاق

شجرت

خلاصه ای از خلاصه ی یک تراژدی ؛

در کوپه پس کوپه های قطار زندگی ، دنبال خودم می گردم



زهرا بیگلری

افتاد و هفت سال بعد من ازدواج کردم در حالیکه چیزی از زندگی مشترک نمی دانستم البته “ پویا هم دست کمی از من نداشت او تنها ۱۷ سالش بودکه به اصرار ناپدری اش که می خواست از شرش هر چه زودتر خلاص شود به خواستگاری من آمد مادرم پدر پویا را می شناخت .(پدرش به جرم آدم ربایی و تجاوز به عنف بعد از ۸ ماه متواری بودن در امارات دستگیر ودر ایران به مجازات (اعدام) می رسد .) اما چون پنج سالی همسایه بودیم و رفتار بدی از آنها ندیده بودم با ازدواج من وپویا موافقت کرد .

خود شما فقدر پویا را می شناقتید ؟
تقریبا هیچ ، اصلا من به این ازدواج رضی نبودم چون واقعا برای من زود بود ! با همه ی این حرفها بالاخره من و پویا بعد از ۴ - ۳ ماه عقد، عروسی گرفتیم و زندگی مشترکمان را شروع کردیم . البته مخارج عروسی ما ن را مادرم تقبل کرد وعموم نیز هزینه جهیزیه ام را به عهده گرفت در عوض خانواده شوهرم هم خانه ای را به اسم من زدنم . سه ماهی از عروسی مان می گذشت کم کم اخلاق و رفتار پویا کاملا داشت عوض می شد . خیلی شکاک شده بود تازه فهمیدم که

پویا حبشیس مصرف می کند وحتی بیگار هم هست در حالیکه گفته بود کمدر کار می کند و ما هم که به او اطمینان داشتیم قبل از ازدواج در این خصوص هیچ تحقیقی نکرده بودیم ! **پس هزینه ها و مخارج تان از کجا تامین می شود ؟**
از سوی خانواده اش حمایت مالی می شدیم

لحظه امکان آوار شدنش را بر سرمان وجود داشت حتی یک سرویس بهداشتی درست نداشت ! همه ی این بدبختیها یک طرف ، دخالتهای بی امان خانواده اش (مادرش) هم از طرف دیگر زندگی را برابم سخت و سخت تر می نمود ! عرصه برابم تنگ شده بود انگار که.... چهره اش دیگر آرام وصبور نبود، نگاهش به زمین دوخته شد در حالیکه اشکهایش برای فریاد زدن بی تابی می کرد بالا خوره بغض و درد تلنبار شده در گلویش امانش نداد . درایی از غم بر پهنه آن صورت مهربانش نقش بست و لبخندش ترک خورد و آرام در خود شکست !! !! نجابت چهره اش را به انگشتانش گره زد تا شرم از نداشته هایش را که می توانست داشته باشد. پنهان کند ! در حسرت در هم پیچیده بود دلم گرفت سردم شد . دستمالی به طرفش گرفتم... اشک هایش را کنار زد و ادامه داد : پسرم متولد شد اما پویا عوض نشد حتی به بچه ۶ ماهه هم رحم نمی کرد ! بچه را هم کنگ می زد انگار که مریض باشد حالا دیگر مادرم هم نمی توانست به دیدنمان بیاید خانه مان را عوض کردیم هر بار که جابجا می شدیم مادر شوهرم هم با ما نقل مکان می کردند. می گفتند زندگی تنها پسرشان برایشان مهم است و نمی توانیم او را تنها بگذارند در حالیکه هیچگاه در عمل آن را نشان ندادند و تنها با دخالتهای بی جای خود زندگی را به کام من تلخ و تلخ ترمی کردند .

دو سال بعد از تولد پسر اول ، دومین فرزندم هم درشرایطی اسف بار درحالیکه تنها بودم در خانه ام بدنیا آمد او حتی حاضر نشد مرا به بیمارستان ببرد وقتی شنیدبا به دکتر نیاز داشتم وقتی که مادرم با خیر شد هر طور بود خودش

را به من رساند اما پویا او را از خانه مان بیرون کرد دیگر تحملش را نداشتم طاقتم طاق شده بود و کاسه صبرم لبریز ! بدبینی هایش ادامه داشت و آزار و آذنتپهایش !! بعد از پنج بار تعهد گرفتن و نتیجه ندادن تصمیم گرفتم که هر طور شده از او جدا شوم الان پسر اول ۶ساله است ودر مرکز نگهداری کودکان بی سرپرست و پسر دوم هم درشرین خوارگاه نگهداری می شود . با ما رفت و آمد نداشت حتی مادرم هم اجازه آمدن خودم برای دومین بار (قبلا هم ۶ ماه این مرکز بودم که بعد از گرفتن تعهد از پویا برگشتم) و با معرفی اداگاه به بهزیستی و از بهزیستی به این مرکز آمدم می خوام همگی می گردیم !!

توصیه تان به همسن و سالان خودتان ؟
اینکه چشم بسته و بدون شناخت وارد زندگی نشن !! !

حرف آخر پلدا: آرزوی می کنم از این زندگی راحت شم ودیگه اینکه همه داستان زندگی مو در دفتری برای بچه هام نوشته تابدون برای چی از پدرشون جدا شدم !! این تنها خلاصه ای از خلاصه ی زندگی پر درد وهشت ساله ی پلدا بود . کاهش این تراژدی درس عبرتی باشد تاپدران و مادرانی به پهانه ی غفلت وسهل انگاری خود بود حراج به خوشبختی پلدا و یلداهای دیگر زنتند !! !!

این بار بدون قضاوت و پیشداوری لبخندم را با لبخند نیمه جانش گره می زنم دشتن را می فخرم و برایش آرزوی نیکبختی می کنم ... و خدا حافظ!!! در حالیکه در کوپه پس کوپه های قطار زندگی، دنبال خودم می گردم.



اخبار

توانمندیهای پلیس در ویرتین نمایشگاه

■ هفته بزرگداشت نیروی انتظامی (که از ۱۴ الی ۲۱ مهر ماه سال جاری آغاز وخاتمه یافت) به پایان رسید . در آن هفته با ایجاد نمایشگاه ، بخش کوچکی از خدمات وتوانمندی های بی منت کارکنان خدمت ناچا به مردم و معرفی و برای شهروندان به نمایش درآمد .

پایان یافتن نمایشگاه و به نمایش گذاشتن قابلیت، توانمندی ها و پتانسیل موجود از دو منظر می تواند مورد توجه قرار گیرد .

اول اینکه نمایش کوچک ومحدود در غرفه هر یک از پلیس های تخصصی ریشه در عمق، تنوع و گستردش ماموریت های محوله پلیس داشت و بر این نکته صحنه می گذارد که مجموعه انتظامی استان با همه وجود و با بهره گیری از همه ظرفیت های خود آماده ارائه خدمات در ابعاد بزرگ بوده و درصدد است خدمات دهی خود را تا سرحد ممکن گسترش دهد .

از سوی دیگر توقعات و انتظارات عمومی جامعه از پلیس و گستردش خدمات آن در قالب کمی و کیفی افزایش خواهد یافت .

مردم انتظار دارند پلیس مقوله امنیت را که همواره یکی از دغدغه های انسان وجوامع بشری بوده است را به بهترین وجه ممکن محقق و یا در جهت تثبیت آن گام های اساسی وموثر بردارد چرا که رشد وشکوفایی و بالندگی یک جامعه در گروه وجود امنیت در آن خواهد بود از طرفی پلیس در صورتی در تحقق وگسترش این پروژه بزرگ موفق عمل خواهد نمود که مردم در درجهت همراهی با ماموریت های خود شرکت و دخیل نماید . بیاعتباری هر چه میزان مشارکت مردمی افزایش یابد پلیس در رسیدن به نقطه مطلوب و آرمانی خود موفق تر خواهد بود .

لذا مساعدت ، همراهی و همدلی همگان در تحقق این اهداف ضروری و اجتناب ناپذیر است . هفته ناچا بهانه ای بود برای ابزارتقدیر از زحمات می و فقهت پلیس و جلب مشارکت هر چه بیشتر مردم در تحقق پروژه بزرگ امنیت اجتماعی .

جمع آوری سلاح سرد

در واحدهای صنفی بندرعباس

■ رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی هرمزگان از شناسایی وكشف تعداد زیادی قبضه سلاح سرد از واحدهای صنفی در بندرعباس خبر داد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی پلیس ، سرهنگ احمد دادستانی رئیس پلیس اطلاعات وامنیت عمومی استان در خصوص اجرای طرح کنترل ، نظارت پلیس بر واحدهای صنفی گفت : ماموران اداره نظارت بر اماکن عمومی پلیس اطلاعات طی دو روز در پی اطلاع واصله از منابع محلی مبنی به تهیه و توزیع سلاح سرد در بازارچه ۲۲ بهمن بلافاصله در دستور کار ویژه قرار دادند .

وی افزود : ماموران پس از بررسی وصحت موضوع طی ۲ مرحله در اجرای نظارت و کنترل از واحدهای صنفی موصوف بازید و تعداد ۲۵۰ قبضه سلاح سرد اهم از چاقو ، قمه و شمشیر کشف و ضبط گردید . سرهنگ دادستانی خاطر نشان کرد : در همین رابطه تعداد ۲ نفر دستگیر و به همراه مکشوفه به مراجع قضایی معرفی شدند .

دستگیری سارق در قشم

■ فرمانده انتظامی شهرستان قشم از کشف ۸۵۸ نوب البسه فاجاق و دستگیری سارق در حین سرقت توسط عوامل کلانتری ۱۳ درگهان آن شهرستان خبر داد.
به گزارش پایگاه اطلاع رسانی پلیس؛ سرهنگ علیرضا رزمی گفت : عوامل کلانتری ۱۳ درگهان شهرستان قشم برحسب اعلام مرکز فوریتهای پلیسی ۱۱۰ مبنی بر اینکه تعدادی افراد قاچاقچی در اسگله سنگی درحال قاچاق کالا می باشند بلافاصله موضوع در دستور کار قرار دادند .

وی افزود : ماموران پس از بررسی و صحت موضوع به محل مورد نظر عزیمت و مشاهده گردیدکه تعدادی خودروی حامل کالای قاچاق و چند فرودن قایق که در حال بارگیری بودند آنان به محض مشاهده ماموران با یک دستگاه خودرو تویوتا فاند پلاک کالاهارا به زمین ریخته ومتواری می گردد.
سرهنگ رزمی در ادامه در رابطه با دستگیری سارق در حین سرقت از مغازه اسباب بازی فروشی واقع در بازار لوفین درگهان اشاره داشت که ماموران آن یگان پس از بررسی و صحت موضوع بلافاصله به محل مورد نظر عزیمت و مشاهده گردید شخصی بنام “ فارس- ش” فرزند غلام ۱۴ ساله اهل میناب ساکن درگهان در حین سرقت از مغازه مذکور بوده دستگیر که در تحقیقات بعمل آمده به جرم خود اعتراف و اظهار داشته به اتفاق دو نفر از دوستانش بنام امیر وشهرام طی چهار مرحله اقدام به سرقت از مغازه مذکور می نموده است که تلاش مامورین برای دستگیری همدستان سارق همچنان ادامه دارد.

حفظ فضای سبز حفظ طراوت شهر، حفظ طراوت شهر حفظ سلامت شهر

○ **سازمان بارکها و فضای سبز شهرداری بندرعباس**

حرخ زندگی بدون آب از حرکت می ایستد زندگی با آب جریان دارد

○ **روابط عمومی آب و فاضلاب روستایی هرمزگان**

○ **تلفن مشاوره ۱۲۰**

○ **وبسایت ۱۲۰**

○ **صفحه ۱۲۰**

○ **تلفن ۱۲۰**